

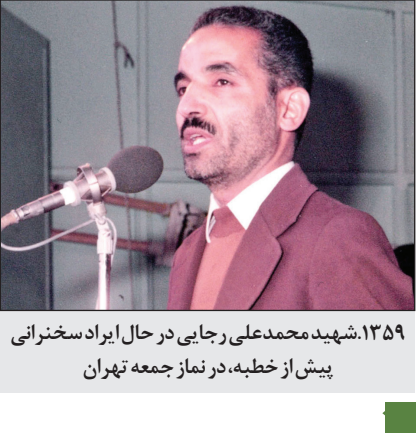
نگاه **علی احمدی فرحانی**؛ تاریخ‌پژوه

شهید محمدعلی رجایی
ابوالحسن بنی‌صدر و چالش انتخاب کابینه

روزهای دشوار در نخست‌وزیری

در زندگی سیاسی شهید محمدعلی رجایی، چالش بابوالحسن بنی‌صدر، نخستین رئیس جمهوری اسلامی ایران در موضوع تعیین اعضای کابینه، یک نقطه عطف به‌شمار می‌رود. این ماجرا، بافت و خیزهای فراوان همراه بود و نهایتاً نیز، پیامدهای آن تا فسرار رئیس‌جمهور وقت تداوم یافت. مصطفی جوان، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، ماجرا را به‌ترتیب آیمده به شرح نوشته است: «پس از انتخاب شهید رجایی به نخست‌وزیری، از همان آغاز بر سر انتخاب کابینه، اختلافات جدی به‌وجود آمد. در این مقطع دیدگاه‌های طرفین، در مورد کابینه متفاوت بود. رجایی بر کابینه یکدست و بنی‌صدر بر کابینه ائتلافی تأکید می‌کرد. از آنجا که رجایی و بنی‌صدر از بیشش متفاوتی برخوردار بودند، صلاحیت‌ها و لیاقت‌های افراد نیز، در اندیشه هر یک از آنها متفاوت بود و هر یک معیارهایی در خصوص وزرا داشتند. بنی‌صدر خواستار آن بود که کابینه‌ای ائتلافی را، از همفکران خود انتخاب کند و تمایل نداشت وزرا از نهادهای انقلابی که غالباً افرادی متعهد و انقلابی بودند، باشند و فقط بر تخصص تأکید می‌کرد. رجایی در این باره، نظری مخالف رئیس‌جمهور داشت و همانند حزب جمهوری اسلامی، بر اهمیت تعهد در کنار تخصص پافشاری می‌کرد. وی معتقد بود برای آنکه بتواند کشور را اداره کند، باید کابینه‌ای یکدست از نیروهای انقلابی و متعهد شکل گیرد. رجایی در دیدار و مشورت با امام خمینی(ره) در ۱ شهریور ۱۳۵۹، توضیحاتی درخصوص روند انتخاب کابینه، به اطلاع ایشان رساند. فرای آن روز رجایی در ملاقات با رئیس‌جمهور، لیست ۲۰ نفره اعضای کابینه خود را به وی معرفی کرد. بنی‌صدر پس از این جلسه، در ۳ شهریور دو نامه متفاوت خطاب به رجایی نوشت. در نامه اول اعلام کرد به جز وزرای دفاع و کشور، به‌دلیل حساسیت وضع کشور، در مورد سایر وزرا کاری ندارد، اما در نامه دوم اعتراض شدید خود را به نحوه و چگونگی گزینش وزرا اعلام کرد. بنابراین به‌دلیل مخالفت بنی‌صدر با بعضی از وزرا خصوصاً وزیر کشور، معرفی کابینه به تأخیر افتاد…»

برای شهید رجایی اختلاف نخست‌وزیر با رئیس‌جمهور، در آغازین دوره از ریاست‌جمهوری در تاریخ نظام جمهوری اسلامی، پس‌تأخ و دشوار به‌نظر می‌رسید. او در پی آن بود که جریان تشکیل کابینه را، در توافق با بنی‌صدر به پیش‌برده‌امری که عملاً محقق نشد. ناصر رضایی از دوستان شهید رجایی، در این‌باره روایت می‌کند: «بنی‌صدر دائماً ثبات می‌کرد و نمی‌گذاشت ایشان کارش انجام بدهد. یک روز من در اتاق ایشان بودم و دیدم تلفنی با بنی‌صدر صحبت می‌کند و می‌گوید: من وقتی وزیر امور خارجه، وزیر بازرگانی، وزیر اقتصاد و دارایی ندارم، چگونه می‌توانم دولت را اداره کنم؟ این درست‌دندان است که بگویند مدرسه‌ای را بدون مدیر و ناظم و دفتردار اداره کن… شهید رجایی خیلی می‌دانست که



۱۳۵۹.شهید محمدعلی رجایی در حال ایراد سخنرانی پیش از خطبه، در نماز جمعه تهران

فضای عمومی حاکم بر اندیشه مردم و مسئولان در سال ۱۳۵۹، نهایتاً شرایط تشکیل دولت و استقرار کابینه را، به نفع جریان خط امام –که شهید رجایی از نمادهای آن در جامعه به‌شمار می‌رفت- سوق داد؛ امری که ابوالحسن بنی‌صدر با تمامی سنگ‌اندازی‌ها و خویشتن، توان جلوگیری از آن را نداشت و ناگزیر از واگذاری مسند و فرار از کشور شد

بنی‌صدر درباره وزرا، نعل و کارشکنی می‌کرد تا او را در تشکیل کابینه و اداره کشور، ناتوان جلوه بدهد. شهید رجایی روزهای فوق‌العاده دشواری را سپری می‌کرد. ایشان که در زندان‌های رژیم مستعشاهی به مرد پولادین ملقب شده بود، این روزها هر بار که می‌دیدمش، نسبت به دفعه قبل لاغرتر و ضعیف‌تر شده بود! اگر عکس‌های آن دوره را مرور کنید، خواهید دید که در تمام عکس‌ها کلس است، چون بنی‌صدر به عناوین مختلف ایشان را اذیت می‌کرد!…»

فضای عمومی حاکم بر اندیشه مردم و مسئولان در سال ۱۳۵۹، نهایتاً شرایط تشکیل دولت و استقرار کابینه را، به نفع جریان خط امام –که شهید رجایی از نمادهای آن در جامعه به‌شمار می‌رفت- سوق داد. امری که بنی‌صدر با تمامی سنگ‌اندازی‌ها و حرکتهای ایدایی خویش، توان جلوگیری از آن را نداشت و ناگزیر از واگذاری مسند و فرار از کشور شد. حسین مظفری‌نژاد از مرادان شهید رجایی، در این‌فقره معتقد است: «بخشید رجایی مثل اغلب سران نظام، فقط فکر ضدانقلاب به‌ویژه ویکرد انحرافی بنی‌صدر را شناخته بود و می‌دانست که او درصدم صدمه زدن به انقلاب است؛ به همین دلیل تلاش کرد در تریبون مجلس، با به‌کارگیری تمام نیروهای مردمی، در برابر اینگونه انحرافات بایستد و جلوی ضربه دیدن انقلاب را بگیرد. اگر امثال شهید رجایی در مجلس یانخست‌وزیری حضور نداشتند، بنی‌صدر و معاون و انصارش می‌توانستند کار را پیش ببرند و او با اتکا به ۱۱ میلیون رأی، دست به تحریب‌های غیرقابل جبرانی می‌زد، اما شهید رجایی به میدان آمد و با رویکردهای مستقل و متین و به‌همراه دیگر مسئولان انقلابی، زمینه‌های خلق بنی‌صدر را فراهم کرد و بعد هم خود با نزدیک به پانزدهمیلیون رأی، در ریاست‌جمهوری رسید…»

« مسئولان این یادداشت، از تارنمای پژوهشکده مطالعات تاریخ معاصر ایران اخذ شده است.

<div>احمد سینیایی</div>
<div>روزنامه‌نگار</div>

چهل و یکمین سالروز انفجار دفتر نخست‌وزیری در حالی فرامی‌رسد، که هنوز نام محمد علی رجایی به‌عنوان رئیس‌جمهور تر از نظام اسلامی، بر تارک تاریخ آن بر جسته است. این مهم ما را بر آن داشت تا در این موسم، به بازخوانی تحلیلی منش فردی و اجتماعی آن بزرگ، در آینهٔ شروایت پیردازیم؛ زوایاتی که دوستان و نزدیکانش به تاریخ سپرده‌اند. امید آنکه عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

روایت نخست
در استنادیوم امجدیه، در روز یساری ایران و اسرائیل!
سیدمحمدصادق قاضی طباطبایی از مبارزان دیرپای انقلاب اسلامی است. او در مسجد هدایت تهران و در مراوده با زنده‌یاد آیت‌الله سیدمحمد مطهری، با شهید محمدعلی رجایی آشنا شد. قاضی طباطبایی بعدها، منش فردی و مبارزاتی دوست دیرین خویش را، به‌ترتیب بی‌امده به تاریخ سپرد. «شهید رجایی از نوجوانی، طعم فقر را چشیده، کار کرده و انسان بسیار خودساخته‌ای شده‌بود. همیشه فقط کارهایی را انجام می‌داد که واقعا به آنها باور داشت و بدون اعتقاد قلبی، دست به کاری نمی‌زد. ایشان از دوره نوجوانی، مبارزه را شروع کرده بود. نه من اهل فوتبال بودم، نه شهید رجایی، ولی در روز مسابقه ایران و اسرائیل، به‌امجدیه رفتم که شلوغ کنیم! البته ما پول نداشتیم تا بلیت خریدم و بیرون از ورزشگاه بودیم؛ موقعی که ایران به اسرائیل گل زد، در خیابان نظاره‌گر راه‌انداختیم! شعار می‌دادیم و مردم را تحریک می‌کردیم و تا پاسی از نیمه‌شب، این کار را ادامه دادیم. ایشان را در نزدیکی میدان توپخانه دستگیر کردند و به زندان شه‌پرمانی بردند و تا ۲-۳ روز، حسایی از او پندیرایی کردند. شهید رجایی انسان با کمالات، خوش فکر و بسیار متدین و صادقی بود. مطلقاً زیر بار حرف زور نمی‌رفت و بسیار شجاع بود. یکبار یک مأمور ساواک سعی کرد تا اسم فرزندانش را در مدرسه فقه بنویسد، اما شهید رجایی زیر بار نرفت و با اینکه امکان خطر از طرف آن مأمور ساواک برایش وجود داشت، این کار را انجام نداد! با همه اینها، بسیار صبور و خوش اخلاق نیز بود. شهید رجایی با بزرگان و مبارزانی چون مرحوم آقای طالقانی، شهید بهشتی، شهید باهنر، شهید منتجع و حتی با سران نهضت آزادی، رفاقت قدیمی داشت و بین همه احزاب و گروه‌ها، آدم خوش‌نامی بود. طبیعتاً است که شهید بهشتی هم با توجه به سوابق درخشان مبارزاتی شهید رجایی و ویژگی‌های اخلاقی بر جسته‌او، با او ارتباط صمیمانه و به او اعتماد قلبی داشت. ایشان در دولت موقت هم، کفیل آموزش و پرورش بود و نهضت آزادی‌ها هم به او علاقه داشتند، ولی هر چه زمان گذشت، فاصله‌فکری‌شان بیشتر شد…»

روایت دوم
این آقاغیر از این کت یا پیراهن، لباس دیگری ندارد؟
علی واعظیان از یاران دیرین شهید محمدعلی رجایی است که پیشینهٔ مرادوش با وی، به‌برقرن می‌رسد. او ثبات در زندگی، متانت و نیز محبوبیت نزد همکاران و شاگردان را، در زمره ویژگی‌های آن دوست همدل می‌شمارد و در این‌باره می‌گوید: «شهید رجایی چه زمانی که یک دانشجوی ساده بود، چه بعدا که معلم شد و چه پس از انقلاب که به وکالت، وزارت، نخست‌وزیری و ریاست‌جمهوری رسید، کوچک‌ترین عیبی در نوع و فرم لباس پوشیدنش دیده نشد. حتی گاهی بعضی‌ها می‌پرسیدند: این آقاغیر از این کت یا پیراهن لباس ندارد؟ تابستان‌ها یک پیراهن



شهادتم، سرمایه‌گذاری برای انقلاب است!

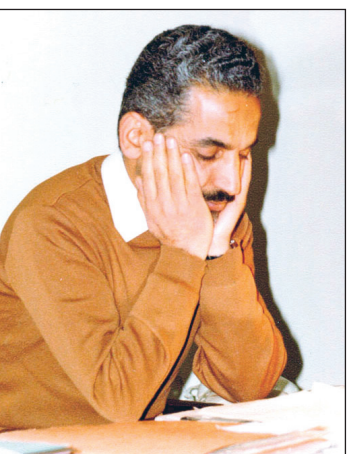
سیره شهید رجایی در ادوار گوناگون با هروایت

ساده می‌پوشید و زمستان‌ها روی آن، یک ژاکت به تن می‌کرد. همیشه هم مرتب، منظم و پاکیزه بود. در مدت ۵۵سالی که با او دوست بودم، هیچ وقت ندیدم که فرم لباس پوشیدن، کفش پوشیدن و حتی اصلاح صورتش تغییر کند. این تغییر نکردن را، در رفتار هم داشت. در دورانی هم که رئیس‌جمهور بود، همانطور با تواضع و صمیمیت حرف می‌زد، که در دوران دانشجویی و دوستان قدیمی را، همچنان با نام کوچکشان صدا می‌زد! به‌خاطر همین ثبات رفتاری بود که همه دوستش داشتند و به او اعتماد می‌کردند. تواضع و مهربانی در کنار شجاعت و صراحت‌لهجه و قاطعیت، از او شخصیت محبوب و ممتازی ساخته بود. یاد هست که در سال ۱۳۵۲ یا ۱۳۵۳، برای دانشجویان دانشکده علوم، دانشسرای عالی و دانشگاه ملی، یک کلاس کارآموزی گذاشته بودند. بعد از یکی، دوهفته قرار شد نماینده‌ای را انتخاب کنیم که خواسته‌های ما را به گوش مسئولان برساند. با اینکه در آن کلاس افراد مسن‌تر و باسابقه‌تر از شهید رجایی هم زیاد بودند اما همه به اتفاق آراء، او را برای نمایندگی انتخاب کردند. خود او از پذیرفتن این مسئولیت ابا داشت و ترجیح می‌داد یکی از پیشکوتها این مسئولیت را به‌عهده بگیرد، ولی وقتی اصرار اکثریت را دید، قبول کرد. او هم در وقت و با قاطعیت، نقدهارا مطرح می‌کرد و واقعا در بین نمایندگان کلاس‌ها سرآمد بود و همیشه می‌توانست با استدلال و منطق، خواسته‌های دانشجویان را عملی کند…»

روایت سوم
اگر محصل نهمه مفت بگیرد، فردا د مملکت از مدرک گرفتگان بی‌سواد و مهارت پر می‌شود!
زنده‌یاد مرضیه دیاج، نخستین فرمانده سپاه پاسداران در شهر همدان و از مبارزان پرآوازه انقلاب اسلامی بود. وی از دوران مسئولیت در این شهر، خاطره‌ای مهم و عجیب‌آور از شهید محمدعلی رجایی نقل می‌کند که از یک سو همچنان در نظام آموزشی کشور محسوب می‌شود، از سوی دیگر، نمادی از دوران‌دینی‌اش است: «در اوایل انقلاب، من مدتی فرمانده سپاه همدان بودم و باید امنیت شهر را حفظ می‌کردیم. آن روزها شهید رجایی، کفیل وزارت آموزش و پرورش بود. چندیدی‌های سال ۱۳۵۷، قصد داشتند کنکور بدهند و خیلی‌هایشان به‌خاطر جر بانات انقلاب و تعطیلی‌های مکرر مدارس، نمره نیاوردند. اینها حدود ۵۰۰ نفری می‌شدند و البته عده‌ای هم، که قصد ایجاد بلوا و شورش داشتند، خودشان را بین آنها جا زده بودند! اینها در اداره آموزش و پرورش شهید رجایی، رتبه گرفته بودند. من رفتم و به آنها گفتم که ۳-۲نفرشان به‌عنوان نماینده، بمانند و دیگران بروند تا من بروم و از مسئولان وزارتخانه کسب تکلیف کنم. از اینکه امنیت همدان به هم نخورد و بلوا به پا شود، بسیار نگران بودم. خود را به تهران رساندم و نزد شهید رجایی رفتم. ایشان با نهایت بزرگمنشی و تواضع، از من استقبال کرد و پرسید: مشکل چیست؟ توضیح دادم و در ادامه گفتم: اینها تهدید کرد هاند در صورتی که به درخواست‌شان ترتیب اثر ندهیم، ساختمان آموزش و پرورش را آتش می‌زنند! ایشان لیخندی زد و گفت: اگر ساختمان را آتش بزنند، می‌شود این آتش را با آب خاموش کرد، ولی اگر نمره مفت و بدون مهارت کداری که سواد و مهارت انجام هیچ کاری را ندارند… من حقیقتاً از این پاسخ و دوران‌دینی ایشان مهوت شدم. الان برای من، واقعا اسباب رنج و مصیبت است که با این مدرک‌های تولید انبوهی که به همه داده‌اند، این پیش‌بینی شهید رجایی، چقدر درست از آب درآمده است! موقعی که شهید رجایی این حرف را به من زد، واقعا دلم تکان خورد، اما در عین‌حال از صراحت و قاطعیت ایشان، بسیار لذت بردم. بر گفتم: و به کسانی هم که تحصن کرده بودند، گفتم: این

ساده می‌پوشید و زمستان‌ها رو ی آن، یک ژاکت به تن می‌کرد. همیشه هم مرتب، منظم و پاکیزه بود. در مدت ۵۵سالی که با او دوست بودم، هیچ وقت ندیدم که فرم لباس پوشیدن، کفش پوشیدن و حتی اصلاح صورتش تغییر کند. این تغییر نکردن را، در رفتار هم داشت. در دورانی هم که رئیس‌جمهور بود، همانطور با تواضع و صمیمیت حرف می‌زد، که در دوران دانشجویی و دوستان قدیمی را، همچنان با نام کوچکشان صدا می‌زد! به‌خاطر همین ثبات رفتاری بود که همه دوستش داشتند و به او اعتماد می‌کردند. تواضع و مهربانی در کنار شجاعت و صراحت‌لهجه و قاطعیت، از او شخصیت محبوب و ممتازی ساخته بود. یاد هست که در سال ۱۳۵۲ یا ۱۳۵۳، برای دانشجویان دانشکده علوم، دانشسرای عالی و دانشگاه ملی، یک کلاس کارآموزی گذاشته بودند. بعد از یکی، دوهفته قرار شد نماینده‌ای را انتخاب کنیم که خواسته‌های ما را به گوش مسئولان برساند. با اینکه در آن کلاس افراد مسن‌تر و باسابقه‌تر از شهید رجایی هم زیاد بودند اما همه به اتفاق آراء، او را برای نمایندگی انتخاب کردند. خود او از پذیرفتن این مسئولیت ابا داشت و ترجیح می‌داد یکی از پیشکوتها این مسئولیت را به‌عهده بگیرد، ولی وقتی اصرار اکثریت را دید، قبول کرد. او هم در وقت و با قاطعیت، نقدهارا مطرح می‌کرد و واقعا در بین نمایندگان کلاس‌ها سرآمد بود و همیشه می‌توانست با استدلال و منطق، خواسته‌های دانشجویان را عملی کند…»

روایت چهارم
تیراندازی در اطراف خانه آقای نخست‌وزیر
بی‌تردید همسر شهید محمدعلی رجایی، از منابع اصلی اطلاعات و خاطرات درباره او است. وی در یکی از گفت‌وگوهای مطبوعاتی، در باب توکل و رضای شوی خویش در زندگی، اینگونه گفته است: «خاطرات در زندگی پرماجری مشترک با ایشان، فراوان‌اند. در ایامی که شهید رجایی در زندان قصر به سر می‌برد، نماز جماعت ممنوع بود! عده‌ای از زندانیان مؤمن تصمیم می‌گیرند، تا این مقررات ضددینی را بشکنند و اقام به برگزاری نماز جماعت می‌کنند. رئیس زندان هم به این جرم، آنان را به زندان عادی می‌فرستد و با زدها و قاتل‌ها معتادها می‌بندد می‌کند! در ملاقاتی که با ایشان داشتم، ایشان تکه کاغذی را که روی آن شعری نوشته بود، به‌مرغ مراقت مأموران به شیشه جسیباند و من سریع یادداشت کردم. آن شعر را به‌خاطر ندارم اما مضمون آن مبارزه با دشمن و مقاومت در برابر آزار و اذیت‌های دشمنان اسلام و آزادی بود. ایشان در آن شعر مرابه مقاومت و صبر دعوت کرده و از من خواسته بود که کاری نکنم تا دشمنان تصور کنند ضعیف شده و



علی واعظیان: «شهید رجایی چه زمانی که یک دانشجوی ساده بود، چه بعدا که معلم شد و چه پس از انقلاب که به وکالت، وزارت، نخست‌وزیری و ریاست‌جمهوری رسید، کوچک‌ترین تغییری در نوع و فرم لباس پوشیدنش دیده نشد. تابستان‌ها پیراهن ساده می‌پوشید و زمستان‌ها روی آن، یک ژاکت به تن می‌کرد. همیشه هم مرتب، منظم و پاکیزه بود. در مدت ۲۵سالی که با او دوست بودم، هیچ وقت ندیدم که فرم لباس پوشیدن، کفش پوشیدن و حتی اصلاح صورتش تغییر کند…»



۱۳۵۶.جمال‌ان شهیدمحمدعلی رجایی در محضر امام خمینی(ع)

فرمایش مسئول آموزش و پرورش مملکت است که حتی نیمه‌بی‌دلیل، نباید داده شود! حالا هر کسی که می‌خواهد خراب کند و بشکند و آتش بزند، راه باز و جاده دراز! متحصنان که دیدند قضیه جدی است، رفتند فقط ۳-۲نفری ماندند و قصد ایجاد بلوا داشتند، که دستگیرشان کردیم و بردیم و نصیحتشان کردیم که به جای شلوغ کاری بروند بنشینند و درس‌شان را بخوانند…»

فرمایش مسئول آموزش و پرورش مملکت است که حتی نیمه‌بی‌دلیل، نباید داده شود! حالا هر کسی که می‌خواهد خراب کند و بشکند و آتش بزند، راه باز و جاده دراز! متحصنان که دیدند قضیه جدی است، رفتند فقط ۳-۲نفری ماندند و قصد ایجاد بلوا داشتند، که دستگیرشان کردیم و بردیم و نصیحتشان کردیم که به جای شلوغ کاری بروند بنشینند و درس‌شان را بخوانند…»

روایت پنجم
بدن تماماً سوخته‌ای که از طریق دندان‌ها شناسایی شد!
زنده‌یاد محمدرضا اعتمادیان، از همکاران شهید محمدعلی رجایی است که پس از واقعه انفجار در دفتر نخست‌وزیری، با دشواری توانست تابه شناسایی پیکر او بریزد. او بعدها خاطر تلخ آن روز را به شرح ذیل واگویه کرد: «حدود ساعت ۱۲بعدازظهر یکشنبه بود که در سازمان اوقاف نشسته بودم و مشغول کار بودم که ناگهان صدای انفجار مهیبی را شنیدم! به‌ی‌دو جان تلفن زدم و معلوم شد که انفجار در ساختمان دفتر نخست‌وزیری رخ داده است. سریع خود را به آنجا رساندم و دیدم که در اتاق جلسه شهید رجایی و شهید باهنر و عده‌ای دیگر، انفجار وحشتناکی رخ داده است! شناسایی خبر درستی نمی‌داد! یک عده می‌گفتند مجروح شده‌اند، یک عده می‌گفتند سالم از معرکه بیرون رفته‌اند! من می‌دانستم که از آن انفجار مهیب، کسی نمی‌تواند جان سالم به در برده! همه جا پر از دود بود و ماشین‌های آتش‌نشانی تلاش می‌کردند آتش را خاموش کنند. با دلپره و یأس، به سازمان اوقاف برگشتم و به یکی، دو تن از دوستان تلفن زدم. آنها هم خبر درستی نداشتند! طاقت نیاوردم و دوباره به نخست‌وزیری برگشتم و شنیدم که جنازه‌ها را به پزشکی قانونی برده‌اند! سریع خود را به آنجا رساندم و به هر زحمتی که بود و با رفع موانع زیاد، خود را به سردخانه رساندم و دیدم جنازه‌ای را که مثل زغال سیاه بعد و ابتدا قابل شناسایی نیست، در سردخانه گذاشته‌اند! بدن کاملاً سوخته بود و در آن، هیچ نشانه مشخصی وجود نداشت! فقط کت‌های پارچه سیاه که معلوم بود بخشی از عیاست سه جنازه سپیده بود! حزن زدم که یابم، پیکر شهید باهنر باشد! چند دندان جلویی جنازه هم، مصنوعی بود! فوراً به یکی از برادران روحانی که مدت‌ها با شهید باهنر رفیق بود زنگ زدم و پرسیدم: آیا دندان‌های جلوی آقای باهنر مصنوعی بود؟! ایشان پاسخ مثبت داد و مطمئن شدم که جنازه متعلق به شهید باهنر است! از آنجا بیرون آمدم و دنبال جنازه شهید رجایی گشتم. به من گفتند: یکی، دو جنازه را به بیمارستان انقلاب برده‌اند. بعد به من گفتم: یک جنازه دیگر هم، در سردخانه هست، این جنازه از قبلی هم، بیشتر سوخته بود! حتی دهان و لب هم، سوخته بود و امکان اینکه اینها را بازو جسدا از زوری دندان‌ها شناسایی کنیم، وجود نداشت! بالاخره دکتر هادی منافی و آقای هادی غفاری آمدند. دکتر منافی دستور داد، مقداری آب‌کسیژنه آورند و به هر زحمتی که بود، دهان را باز کردیم! من طرز قرار گرفتن دندان‌ها را یادداشت کردم و به‌خانه برگشتم و با برادری که با خانواده شهید رجایی آشنایی داشت، تماس گرفتم و گفتم: از خانم ایشان بپرسد که آیا در میان دندان‌های آقای رجایی، نشانه خاصی یادش هست یا خیر؟! ایشان هم تلفنی، ۲نشانه را به من گفت و یادداشت کردم. نهایتاً معلوم شد که جنازه متعلق به شهید رجایی است…»

تاریخ

تاریخ تشییع

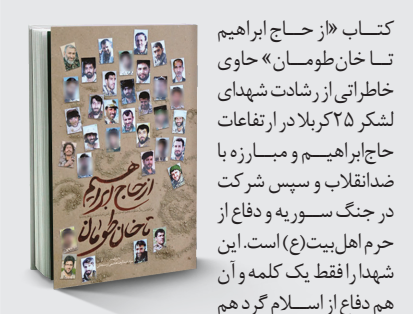
خس بی‌سر و پا

کتاب «خس بی‌سر و پا» خاطرات حمید حسام از پیاده‌روی اربعین حسینی و سفرنامه این هنرمند در سال ۹۳ به کرپلا است که به بیان شور و حال مردم برای شرکت در اربعین حسینی پرداخته و در آن تصاویری از پیاده‌روی شهید همدانی در اربعین حسینی

منتشر شده است. این سفرنامه که از سوی انتشارات سوره مهر منتشر شده، حاصل مشاهدات حمید حسام در راهپیمایی ۹۰ کیلومتری نجف تا کرپلا است. در فصل دوم این کتاب، سفر به کرپلا در پیاده‌روی اربعین به‌صورت لحظه به لحظه و ساعت به ساعت گزارش شده است و برای اینکه خواننده آگاه باشد و بیشتر بداند که آیین اربعین در قاموس اعتقادی ما چه جایگاهی دارد به‌صورت گذرا در خصوص مباحث اعتقادی اربعین در قالب بیان مباحث روایی و حدیثی به زمینه‌های اعتقادی این موضوع در فصل نخست کتاب به آن پرداخته شده است. از احادیث قدسی تا آیات قرآن کریم و تا رسیدن به این موضوع که کمال هر چیز در عدد ۴۰ است و اربعین کمال عاشورا است در این فصل بیان شده است و فصل سوم و پایانی کتاب شامل عکس‌های زیبا، جذاب و پرکششی است که ۲نفر از جوانان که توفیق این سفر را داشته‌اند، ضبط کرده‌اند. در بخشی از کتاب می‌خوانیم: «سوار اتوبوس می‌شوم و در دفترم می‌نویسم؛ اینجا هیچ‌کس مالک و متعلق به هیچ چیز نیست. اینجا همان آمانشهری است که در بهایوی عمر صدر نیسم، غریب و ناشناخته مانده‌ام. دین در اینجا دکان دنیاخواهی نیست. مردم این سرزمین فریاد علی(ع) را از اعماق تاریخ شنیده‌اند.»

تاریخ مقاومت

از حاج ابراهیم تا خان طومان



کتاب «از حاج ابراهیم تا خان طومان» حاوی خاطراتی از شادت‌های شهید لشکر ۲۵کرپلا در ارتفاعات حاج‌ابراهیم و مبارزه با ضدانقلاب و سپس شرکت در جنگ مسوریه و دفاع از حرم اهل‌بیت(ع) است. این شهیدرا فقط یک کلمه و آن هم دفاع از اسلام گرد هم آورد و بااین صمیمیت و قول و قرارهایی که باهم گذاشتند پس از ماه‌ها دفاع در ارتفاعات سخت حاج‌ابراهیم همگی با هم سفر کردند و در جنگ سوریه شرکت کرده و همگی در کنار هم، به فیض شهادت نایل شدند! شهیدایی که وقتی خاطرات زندگی آنها را مرور می‌کنی به این نتیجه می‌رسی که مقامی شایسته‌تر از شهادت برزنده این مجاهدان نبوده و نیست. خاطراتی از مجاهدت‌هایی همچون شهیدان کابلی، مرزاخان، حبیب‌پور، خلیلی، قنبرسی، بولس، شالیبار، خازند، رجایی‌فر، مشتاقی، سلطانی، حاجی‌زاده، کمالی، صحرایی، طاهر، عابدینی، جشم‌سیدی، پربری، سالخورد، رادهمر، لبیاسی، شیخ‌الاسلامی و… در دستستی از جامعه‌ای خوانیم:نفر وزیر آتش‌سنگین برگشت در نفربر را که باز کردم خشکم زد. رو به کاوه گفتم: پس سالخورده کو؟! گفت: نیامد، بین زخمی‌ها ماند. توی بیسیم با حرص گفتم: چرا برگشتی؟! از حاج‌ابراهیم تا خان طومان به قلم عبدالرضا هاشمی ارسنجانی تالیف و از سوی انتشارات شهید کاظمی منتشر شده است.

تاریخ تفکر

آزاداندیشی

کتاب «آزاداندیشی صدیقه رضائنی اثر مجید اسد پور، اثر پژوهشی درباره در ساحت تفکر و باب چگونگی فرهنگ آزاداندیشی است که از سوی نشر صاد و منتشر شد کتاب آزاداندیشی در این کتاب دلیل اهمیت این موضوع و نسبت آن با بنادینشی، خلاقیت، گفت‌گو و گشودگی در برابر نقد شرح داده شده است. این کتاب خلاصه و گزیده‌ای از نتایج پژوهش‌های مختلفی است که نویسندگان در قالب همکاری در طرح‌های مختلفی چون «ساماندهی و گسترش فضای آزاداندیشی در جامعه‌ای نوپا و آسانسای و ایجاد سازو کارهای فرهنگسازی «آن» به سفارش «ستاد راهبری نقشه جامع علمی کشور»، ملی نجبگان»، «چیستی، موانع و راهکارهای تحقق فرهنگ آزاداندیشی در دانشگاه» به سفارش «دفتر سیاستگذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم و تحقیقات و فناوری کشور»، «حصا و دستهبندی مسائل پیشروی کشور در موضوع آزاداندیشی دینی» به سفارش «بنیاد توسعه فردا» و «آزاداندیشی و پیشرفت در ساحت تفکر» به سفارش «پژوهشکده مطالعات فناوری» انجام داده‌اند. در این کتاب ابتدا به لزوم فرهنگسازی آزاداندیشی پرداخته شده و جایگاه و اهمیت آزاداندیشی از منظر آیت‌الله العظمی‌خامنهای بررسی شده و سپس به واکاوی نظری و مفهومی آزاداندیشی از نگاه صاحب‌نظران داخلی و خارجی پرداخته شده است.